



این آتش بے رنگ

محمد کاظم کاظمی



را داشتیم، یعنی در ۱۳۶۷ به بازار آمد و البته چاپ دومی هم داشت که من اینک در دست ندارم.

شاید نام فصل‌های این کتاب، بتواند دوستانی که آن را ندیده‌اند بخوانده‌اند، تا حدی به محتوایش رهنمون شود: «بیدل کیست؟»، «سواد سبک هندی»، «تمثیل»، «مکانیسم عنصر خیال در سبک هندی»، «تشخیص یا تجسیم»، «بازی با کلمه یا کاریکلماتور»، «سپهری و سبک هندی»، «سوررنالیسم، سریناه سپهری و بیدل»، «صور عواطف در شعر بیدل»، «علل پیچیدگی شعر بیدل»، «معنی یک بیت بی‌معنی!»، «اندیشه‌های بیدل در مثنوی و رباعی»، «دری به خانه خورشید»، «ابتسام صبح فطرت»، «خاتمه».

تألیف این کتاب، گویا مقدم بود بر تألیف «شاعر آینه‌ها» ۳ اثر جناب دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، و البته کتاب دکتر شفیعی، در انتشار، بر این سبقت گرفت و در افتخار نیز، که نخستین کتاب مستقل منتشره دربارهٔ بیدل در ایران بود و خود می‌دانیم در آن روزگاری که همه به بیدل به چشم یک گنج مکشوفه می‌نگریستند، کاشف یا کاشفان این گنج، تا چه مایه حق داشتند به خود بیالند.

به هر حال، با وجود تقدّم انتشار «شاعر آینه‌ها»، هیچ نمی‌توان ارزش تلاش‌های مرحوم حسن حسینی را در معرفی بیدل به جامعهٔ ادبی ایران نادیده انگاشت. البته

اکنون نزدیک دو دهه از آن روزی می‌گذرد که ناباورانه غزلیات بیدل^۱، چاپ نشر بین‌الملل و با مقدمهٔ منصور منتظر (شما بخوانید یوسفعلی میرشکاک) را پشت شیشهٔ یکی از کتاب‌فروشیهای مشهد دیدم و جلد اولش را خریدم و جلد دومش را به خودم وعدهٔ خرید دادم - که دانش‌آموزی مهاجر بودم و کتابی دوجلدی در آن عرض و طول را در یک نوبت خریدن، برایم کاری اشرافی بود.

باری، بیدل در این دیار غربت - که بعدها دیگر در آن احساس غربت نمی‌کردم، به لطف دوستان شاعر و دیگر همدلان - نوعی احساس تفاخر را در خود داشت؛ که «ببینید، ما این‌گونه شاعرانی را هم می‌شناسیم که شما نمی‌شناسید.» و این احساس، خودش را در خواندن و حفظ کردن شعرهای بیدل تبارز می‌داد و سرودن غزلیهای بیدلی.

آن روزها سرآغاز آشنایی جدی اهل ادب ایران با عبدالقادر بیدل بود و هر روز، نشانی از بیدل در جایی دیده می‌شد، گاه در آن شعر، گاه در آن سخنرانی، گاه در آن روزنامه، گاه در آن نوار موسیقی؛ و من چشمم به روی هر چه دربارهٔ بیدل بود می‌لغزید و آن را چون شیر تازه می‌نوشیدم. در این میان، خبر تألیف کتابی را از شادروان حسن حسینی دربارهٔ بیدل شنیده بودم و سخت منتظرش بودم. این کتاب، یعنی «بیدل، سپهری، سبک هندی» ۲ بسیار دیرتر از آنچه انتظارش



بیدل شاعری است متفکر با احساساتی عمیق و راستین، و همین شاخصه است که او را به طور جدی از دیگر هندی سرایان جدا می‌کند. شعر بیدل، به طرز عجیبی با عواطف اصیل بشری گره خورده است و بسیاری از حالاتی را که به راستی برای همه ما اتفاق می‌افتند، می‌توانیم در شعر بیدل سراغ بگیریم.

دکتر شفیع بنا بر طبیعت صورت‌نگارانه‌شان کمتر به عوالم معنوی بیدل اشاره کرده‌اند، مگر در مطالبی که از پژوهشگران روسی در این کتاب نقل شده است و غالباً نیز غرض آلود است. مرحوم حسینی در کتابش به نوعی این نقص را جبران می‌کند و به درون‌مایه شعر بیدل اشاراتی دارد. این اشارتها به ویژه آنجاهایی اهمیت می‌یابد که گره‌خوردگی‌ای میان درون‌مایه و صورت شعر بیدل حس می‌شود.

به هر حال، بیدل شاعری است متفکر با احساساتی عمیق و راستین، و همین شاخصه است که او را به طور جدی از دیگر هندی سرایان جدا می‌کند. شعر بیدل، به طرز عجیبی با عواطف اصیل بشری گره‌خورده است و بسیاری از حالاتی را که به راستی برای همه ما اتفاق می‌افتد، می‌توانیم در شعر بیدل سراغ بگیریم. دیگر هندی سرایان، همچون صائب و کلیم و اقمار آنها، غالباً در لحن بیان و استفاده از عناصر زندگی مردم، سخت مردمی می‌نمایند، ولی حاصل سخنشان از لحاظ معنوی و عاطفی، چندان سختی با احساسات واقعی مردم ندارد. به واقع این عناصر زندگی، فقط ابزاری‌اند برای مضمون‌سازی و بیان سخنانی که در آنها فقط رنگینی مضمون اهمیت دارد، نه تطابق با روحیات مردم و کاربردی بودنشان در جامعه. بسیار اندک است بیت‌هایی از قبیل «دست طمع که پیش کسان می‌کنی دراز...» صائب یا «بدنامی حیات دو روزی نبود بیش...» کلیم. بیشتر شعرهای این دو تن و دیگر اقراشان، تصویرهای رنگینی است بیشتر برای دیدن و کمتر برای رسوخ در عواطف و افکار.

این عمق عاطفی و اندیشگی، راه بیدل را از دیگر هندی سرایان جدا می‌کند و این افتراق ظریف، چیزی است که از چشم ریزبین مؤلف «بیدل، سپهری، سبک هندی» پنهان نمانده است: «شعر هندی از مضامین کوچه و بازاری اشباع شده است. و بیدل که روح ناآرامی دارد، تنیده بر فلسفه و عرفان، بایسته است سبک هندی را که وجه غالبش تعلق به مضامین زمینی و نیمه‌خاکی دارد، به خدمت مفاهیم عمیق‌تر و بالطبع پیچیده‌تر درآورد.»^۷ شاید از همین روی است که مؤلف کتاب، خود در جایی سبک بیدل را «هندی مضاعف» می‌داند.

به گمان من، چنین تبصره‌ای به راستی ضرورت دارد، چون اگر بیدل را بدون هیچ تبصره‌ای و تمایزی در کنار دیگر هندی سرایان بنشانیم و شعرش را مشمول همان داوری‌ای بدانیم که شعر دیگران را می‌دانیم، به این شاعر جفا کرده‌ایم.

با این ملاحظات، به باور من، مرحوم حسن حسینی بسیار با صائب منازار کرده است، آنجا که گفته است «باید بگوییم که در کل، شعر بیدل آن «موفقیت» همه‌جانبه یعنی رواج شعر صائب را ندارد. همان‌گونه که شعر مولوی نیز به موفقیت پر دامنه شعر حافظ دست نیافته است.»^۸ من که حدود بیست سال است با جامعه ادبی و نیز عامه مردم ایران حشر و نشر دارم، اثر بسیاری از رواج شعر صائب نیافته‌ام، مگر در حد چند بیت و

فراموش نکنیم که این گنج، کاشفان فروتن دیگری هم داشت، همچون علی معلم و سهراب سپهری، که بحث آشنایی سپهری با بیدل، یکی از مباحث اصلی «بیدل، سپهری، سبک هندی» است.

ولی برای امروز، دیگر نه این تقدم و تأخیرها مهم است و نه مباحث و مسائل جنینی آنها. ما دو کتاب در پیش رو داریم درباره بیدل، که به نوعی کامل‌کننده همدیگرند، یعنی هر یک، زاویه‌ای از این خانه تاریک را روشن کرده‌اند، تا مردمان، در این پیل دمان، گمان نودان و بادبزن نبرند. و ما به همین ملاحظه، گاه به مقایسه این دو کتاب با هم نیز ناچار خواهیم شد، هر چند بحث اصلی ما، درباره «بیدل، سپهری، سبک هندی» است.

البته کتابهایی چون «عبدالقادر بیدل دهلوی»^۴ نوشته پروفیسور نبی‌هادی دانشمند هندی و با ترجمه دکتر توفیق سبحانی و «بوطیقای بیدل»^۵ و «خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل»^۶ از آقای عبدالغفور آرزو شاعر مهاجر افغانستان در ایران هم در این سالها به بازار آمده است، که البته اینها، با همه ارزش خود، نمی‌توانند آن گره‌هایی را از شعر بیدل بکشایند که آن دو کتاب می‌کشایند.

«بیدل، سپهری، سبک هندی» کتابی است کاملاً هدفمند، با اهداف و اغراضی خاص که نویسنده، به طرز هوشمندانه کوشیده است آنها را تعقیب کند. او که خود در متن مباحث جاری درباره بیدل قرار داشته است، به خوبی می‌داند که مشکلات و مبهمات اصلی اهل ادب ایران درباره بیدل چیست؛ و به همین اعتبار، کوشیده است به هر یک از این مشکلات حسابرسی کند. پس غریب نیست اگر آن را نه کتابی صرفاً برای آشنایی با بیدل، بلکه بیشتر تلاشی برای برداشتن موانع آشنایی و ایجاد جاذبه در چشم مخاطب امروز. به گمان من، تأکید بسیار بر رابطه میان سپهری و بیدل - که حتی در نام کتاب نیز رسوخ کرده است - در راستای این هدف است، که خود بر علاقه جوانان شاعر آن سالها به سپهری و ترویج شعر این شاعر توسط نسل انقلاب، واقف‌ایم و می‌دانیم که در آن ایام، سپهری تنها شجره غیر ممنوعه شعر قبل از انقلاب به شمار می‌آمد. هر چند اکنون و بعد از نزدیک به دو دهه به نظر می‌رسد که در پیچیدن به بسیاری از مباحثی که در این کتاب مطرح شده‌اند، چندان هم ضرورت ندارد و ما اکنون در مرحله‌ای دیگر هستیم؛ در آن روزگار، مباحث کتاب «بیدل، سپهری...» بسیار جاندار، زنده و به تعبیری «بحث روز» به حساب می‌آمد و این، از ویژگیهای مهم این کتاب است.

اما دیگر ویژگی کتاب «بیدل، سپهری، سبک هندی» به ویژه در مقایسه با «شاعر آینه‌ها»، توجه شاعر به زمینه‌های عاطفی و معنوی شعر بیدل است. و همین راه، می‌توان نقص مهم کتاب «شاعر آینه‌ها» دانست.



مرحوم حسن حسینی بسیار باصائب مدارا کرده است، آنجا که گفته است «باید بگوییم که در کل، شعر بیدل آن «موفقیت» همه جانبه یعنی رواج شعر صائب را ندارد. همان گونه که شعر مولوی نیز به موفقیت پر دامنه شعر حافظ دست نیافته است.»

یکی دو غزل.

حال که باب انتقاد را گشوده‌ایم، این را نیز ناگفته نگذاریم که لحن و نثر این کتاب، آن مایه وزانتی را ندارد که محتوایش طلب می‌کند. پیش‌تر گفتیم که مرحوم حسینی در این کتاب، کوشش‌هایی دارد برای رفع بعضی ذهنیتهای نادرست درباره بیدل و سپهری.

نویسنده در این کتاب، به واقع با چند دسته آدم طرف است و با آنها مواجهه می‌کند؛ یکی استادان کهن‌گرای خراسانی‌پسند؛ دیگر روشنفکر مآبان غرب‌گرا؛ دیگر کسانی که منکر رابطه‌ای میان سپهری و بیدل هستند و دیگر کسانی که بیدل را متهم به پیچیده‌سرایی بی‌جا می‌کنند. گاه نیز تعریض‌هایی مستقیم یا غیر مستقیم، نسبت به مؤلف کتاب «شاعر آینه‌ها» دیده می‌شود.

نویسنده غالباً می‌کوشد که با متانت تمام با این طرفهای واقعی یا فرضی بحث کند، ولی گاه این مباحث، لحنی جدل‌آمیز به خود می‌گیرد: «آنها که دل‌هایشان با اسلام است و ریگی به کفش ندارند، عاشقانه در روشن‌سازی وجوه الهی و عارفانه شعر سپهری قدم زده‌اند و در مقابل این دسته، آنها که نسبت به متافیزیک حساسیت دارند و تمایلات ماورای خاکی را به نوعی ترمزد و ارتداد از مذهب روشنفکریم! معاصر می‌دانند به طرق مختلف کوشیده‌اند و می‌کوشند تا این بُعد آشکار شعر سپهری را نادیده بگیرند و یا در زیر رگبار انتقادات شبه جامعه‌شناسانه، آن را به ضد ارزش بدل سازند و از حیث انتفاع ساقط کنند.»^{۱۰} و یا «این شباهتها را به هر علت که باشد، باید به فال نیک گرفت و بر دهان کسانی کوبید که ادعا می‌کنند سپهری هرچه دارد از غرب و شاعران غربی و اقمار آنها دارد.»^{۱۱}

در مجموع، باید اعتراف کرد که گاه، دقت علمی و ارزش آموزشی کتاب، فدای این لحن و این نثر شده است، نثری که البته زیباست و همراه با تمثیلهای شاعرانه، ولی گاه این شاعرانگی، شفافیت و صراحت علمی را از آن می‌گیرد: «شاعران این سبک با نوعی ریاضت ذوقی و روحی در معبد کلمات، عبارات بلندپایه، اصطلاحات، داستانهای مشهور و امثال و حکم رایج، به نیروانای مضمون نایاب و معنی بیگانه می‌رسند و عطش روحی خویش را با زلال سیال خیال و با جرعه‌ای از خنکای چشمه ابداع و آفرینش، تسکینی هنرمندانه می‌دهند.»^{۱۲}

به‌طور کلی، «بیدل، سپهری، سبک هندی» بیشتر لحن جدلی دارد تا لحن آموزشی. در بسیاری از مباحث نظری به نظر می‌رسد که مؤلف آن‌قدرها که لازم است به شرح و بسط موضوع نمی‌پردازد و به آوردن مثالهای متعدد و بیش از حد لزوم بسنده می‌کند. در فصل «سوررئالیسم، سرپناه سپهری و بیدل» این حالت را بیشتر می‌توان حس کرد، که حدود سه صفحه از کتاب به نقل شعرهایی از ادونیس شاعر عرب اختصاص یافته است.

از همین روی «شاعر آینه‌ها» در بعضی فصلهای خود، از «بیدل،

دیگر اشارت دقیق مرحوم حسینی بر وجوه افتراق بیدل و دیگر هندی‌سرایان، در باب تمثیل است؛ آنجا که یادآور می‌شود که بیدل به تمثیل (رایج‌ترین هنرنمایی هندی‌سرایان) چندان عنایتی ندارد و به واقع نیز چنین است. البته در تعریفی که ایشان برای تمثیل به دست می‌دهد و در آن، بر مقارنه محسوس و نامحسوس تکیه می‌کند، من با ایشان هم‌داستان نیستم و گمان می‌کنم که تمثیل را بیشتر با ساختار صوری‌اش می‌توان مشخص کرد، یعنی موازنه و مقارنه دو مصراع، خواه طرفین محسوس باشند و خواه غیر محسوس. این همان ساختاری است که جناب دکتر شفیع‌ی آن را «اسلوب معادله» نامیده‌اند و قدما به آن مدعالمثل یا مدعا مثل هم می‌گفتند. یعنی یک مصراع مدعاست و مصراعی دیگر، مثل؛ به گونه‌ای که هر دو مصراع از لحاظ جمله‌بندی کاملاً مستقل هستند، نظیر این بیت بیدل:

مفلسان را مایه شهرت همان دست تهی است

تا به قید برگ بود، از نی نوایی بر نخاست^{۱۳}

و به راستی بیدل به این شگرد - که در آغاز آشنایی برای همه سخت جذاب است و بعد به زودی کسالت‌بار می‌شود - چندان رغبتی ندارد.

در فصلهای «سپهری و سبک هندی» و «سوررئالیسم، سرپناه بیدل و سپهری» حضور ذهن و احاطه مرحوم حسینی بر شعر این شاعران رخ می‌نماید، با مثالهای بسیاری که از قرابت میان سپهری و هندی‌سرایان - به‌ویژه بیدل - بیان می‌کند. هر چند هر یک از این تشابه‌ها آن قدر شدید نیست که به‌تنهایی ما را به وجود این رابطه مجاب کند، و فور آنها به قوتشان می‌افزاید و این وفور، رخ نداده است، مگر با دقت نظر و تخصص ستودنی مرحوم حسینی، هم در شعر بیدل، هم در شعر سپهری و هم در شعر دیگر هندی‌سرایان.

ولی وفور مثالها فقط وقتی کارساز و مفید است که به درد اثبات تشابهی از این دست بخورد. از اینکه بگذریم، برای بیشتر مباحث این کتاب، آن قدر مثال لازم نبود که مرحوم حسینی آورده است. در این کتاب، برای سه ویژگی سبکی شاعران مکتب هندی یعنی تمثیل، تشخیص و کاریکلماتور، روی هم رفته حدود سی صفحه اختصاص داده شده است، با حدود یک‌صد بیت مثال شعری، و به نظر من این مباحث جای این همه تفصیل و شاهد مثال را نداشت. در کتاب «شاعر آینه‌ها» همه فصل «سبک‌شناسی شعر بیدل» ۳۵ صفحه است، با شرح هشت ویژگی سبکی و بعضی مباحث فرعی دیگر. البته در آن کتاب هم عدم توازنی میان ویژگیهای سبکی مختلف به چشم می‌خورد، از نظر اجمال و تفصیل و تعدد مثالها.



در فصلهای «سپهری و سبک هندی» و «سوررثالیسم، سرپناه بیدل و سپهری» حضور ذهن و احاطه مرحوم حسینی بر شعر این شاعران رخ می‌نماید، با مثالهای بسیاری که از قرابت میان سپهری و هندی سرایان به‌ویژه بیدل بیان می‌کند.

سپهری... آموزنده‌تر به نظر می‌رسد، به‌ویژه در فصل «سبک‌شناسی شعر بیدل» که جان آن کتاب به حساب می‌آید. این روش کار دکتر شفیع است که غالباً به جای کلی‌گویی، ابزارهای ارزیابی را به دست خواننده می‌دهد و او را هم منتقد بار می‌آورد. البته «شاعر آینه‌ها» نیز کتابی یکدست نیست، هم پست و بلند دارد و هم گاه تضادهایی ظریف میان بعضی داوریهایی مؤلف در آن می‌توان یافت. استاد خود نیز یادآور شده است که «اگر بعضی مطالب این مقدمه، گاه، تکراری می‌نماید نتیجه همین پیشامد است که مجموعه‌ای پراکنده است و کتابی منسجم نیست.» ۱۳

گفتم که مرحوم حسن حسینی در کتابش می‌کوشد بعضی ذهنیهایی منفی در مورد بیدل را اصلاح کند و به بعضی اعتراضها پاسخ دهد، و این شبیه کاری است که مرحوم اخوان ثالث با کتاب «عطا و لقای نیما یوشیج» نسبت به نیما کرد. فصلی که به‌طور مشخص چنین رویکردی را می‌رساند، «معنی یک بیت بی‌معنی» است. ایشان در اینجا کوشیده است این بیت بیدل را که به بی‌معنایی شهرت یافته است - و این اشتها هم از سخن جناب دکتر شفیع درباره این بیت ناشی شده است - معنی کند:

حیرت‌دمیده‌ام، گل داغم بهانه‌ای است
طاووس جلوه‌زار تو آینه‌خانه‌ای است

باری دیگر هم جناب علی معلم در مقاله‌ای مفصل در مجله شعر کوشیده بودند این بیت را شرح کنند. ولی من گمان می‌کنم که این بیت، نه چنان ادعایی را مبنی بر بی‌معنایی خود برمی‌تابد و نه چنین شرحه‌ای مفصلی را برای رد این ادعا. من به گمان خود، دریافتی بسیار ساده از آن دارم، دریافتی که هیچ‌گاه شرح روابط میان اجزای بیت و نیز مراجعه به متون عرفانی را طلب نمی‌کند:

پر طاووس، در انتهای خویش، لکه‌هایی سیاه دارد که می‌توان آنها را داغهایی تصور کرد (داغ هجران). شاعر می‌گوید «این داغها که در من می‌بینی، بهانه است. من به واقع محو دیدار تو هستم. در جلوه‌زار تو، طاووس نیز با همه داغهای خویش، آینه‌خانه خواهد بود.»

اگر این دریافت من درست باشد - که دلیلی برای نادرستی‌اش ندارم - باید حیرت کرد که چگونه استادی چون دکتر شفیع این بیت را بی‌معنی خوانده‌اند و بزرگانی چون زنده‌یاد حسینی و علی معلم، چنین جهد بلیغی در معنی کردنش به خرج داده‌اند. شاید این حقیقت که «حتی دکتر شفیع نیز از این بیت چیزی دریافت نکرده‌اند.» بسیار دیگر کسان را نیز مرعوب این بیت کرده است و نیز محتاج چنان شرحه‌های عریض و طویلی.

یک وجه تشابه دیگر میان کار مرحوم حسینی و کار مرحوم اخوان ثالث، استفاده از سلاح طرف مقابل برای مقابله با خود اوست. اخوان در آنجا، برای اثبات ارزشمندی و قانونمندی ابتکارهای نیما یوشیج به کهن‌گرایان، نمونه‌های آن بدعتها را در ادب کهن پیدا می‌کند و حسینی در اینجا برعکس، برای اثبات مدرن بودن شعر بیدل، ویژگیهای سبکی او را با معیارهای نوین می‌سنجد. پیدا کردن تشابه و تقارن میان بیدل و سپهری و یا ایجاد رابطه میان ایهامهای شعر بیدل و دیگر هندی‌سرایان با کاریکلماتورهای امروز، و یا نشان دادن سوررثالیسم شعر بیدل، تلاشهایی از همان گونه است.

این روش، البته برای جلب توجه به این شاعر و اثبات موقعیت ارجمند

او بسیار سودمند است، ولی کلیدهای کارگشایی برای درک بهتر شعر او به دیگران نمی‌دهد. به واقع کار بعدی باید گره‌گشایی در شعر بیدل می‌بود و شناخت دقیق ویژگیهای سبکی او، که با درگذشت مرحوم حسینی، حداقل از جانب ایشان ناتمام ماند. او با ریزبینیها و نکته‌سنجیهایش در این کتاب نشان داده بود که توان این کار را دارد و تا جایی که من با خبرم جلساتی نیز برای این گره‌گشایی برگزار کرده بود، ولی دریغ که حاصل این پژوهشها به‌عنوان کتابی که مکمل «بیدل، سپهری، سبک هندی» باشد اکنون در دست ما نیست.

و حال که سخن به ناتمامی این راه کشید، چه شایسته است که واپسین جملات کتاب «بیدل، سپهری...» را پایانه سخن خویش سازیم: «امید همه این است که این صفحات نیم‌گامی باشد برای آغاز راهی که دیگرانش با توش و توان بیشتری پیمایند و از رگ این تاک گمنام‌مانده در این دیار به فراخور حال خویش باده‌های جانسوز و بارقه‌های روان‌افروز برای عاشقان ادبیات عمیق و ناپیدا کرانه عرفان اسلامی، ارمغان آورند. و شرط نیل به این مهم، این نکته است که با بیدل، همدلی کنیم و به معشوق او (عز و جل) عشق بورزیم و از درگاهش برای دلپایمان لیاقت درک محبت بخواهیم، که بیدل خود فرمود:

هر دل نبرد چاشنی داغ محبت

این آتش بی‌رنگ، نسوزد همه کس را»

بی‌نوشتها:

۱- دیوان مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی: غزلیات، جلد اول و دوم؛ به تصحیح استاد خلیل‌الله خلیلی، با مقدمه منصور منتظر؛ چاپ اول، تهران: نشر بین‌الملل، بی‌تا.

۲- بیدل، سپهری، سبک هندی؛ حسن حسینی؛ چاپ اول، تهران: سروش، ۱۳۴۷.

۳- شاعر آینه‌ها: بررسی سبک هندی و شعر بیدل؛ دکتر محمدرضا شفیع کدکنی؛ چاپ سوم، تهران: آگاه، ۱۳۷۱.

۴- عبدالقادر بیدل دهلوی؛ پروفیسور نبی هادی، ترجمه دکتر توفیق ه. سبحانی؛ چاپ اول، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۶.

۵- بوطیقای بیدل؛ عبدالغفور آرزو؛ چاپ اول، مشهد: ترانه، ۱۳۷۸.

۶- خوشه‌هایی از جهان‌بینی بیدل؛ عبدالغفور آرزو؛ چاپ اول، مشهد: ترانه، ۱۳۸۱.

۷- بیدل، سپهری، سبک هندی، صفحه ۲۵.

۸- همان، صفحه ۱۴۲.

۹- دیوان مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی، غزلیات، جلد اول، صفحه ۲۸۶.

۱۰- همان، صفحه ۷۱.

۱۱- همان، صفحه ۱۲۸.

۱۲- همان، صفحه ۴۱.

۱۳- شاعر آینه‌ها، صفحه ۱۴ (البته مراد ایشان از کلمه «مقدمه» مقالتهی است که برای این گزینه شعر، حکم مقدمه یافتند. به واقع «شاعر آینه‌ها» خود یک گزیده شعر بیدل است با مقدمه‌ای مشتمل بر چند بخش.)